



اگر جایی بین زمین و آسمان بود که در آنجا به تعداد آدم‌های زنده و مرده جهان پرونده نگهداری می‌شد و در پرونده هر کس دلیل خلقتش را می‌نوشتند، شاید در پرونده دختری بیست و شش ساله به نام «سارا عبدالملکی» می‌خواندیم: «هیچ چیز ناامیدش نمی‌کند. او تسلیم نمی‌شود.» خیلی از ما او را می‌شناسیم؛ دختری که عضو تیم ملی راگبی بود و حالا ملی‌پوش ورزش قایق‌رانی است. هر مانعی را که تصور کنیم سر راهش بوده، از بیش‌فعالی در کودکی گرفته تا مشکلات مالی و قطع نخاع، از همه آن‌ها عبور کرد و متوقف نشد.

میدان المپیک

من یک هنرستانی‌ام

مثل هر جوان مستقلى، روى پاى خودش بایستد. سراغ باشگاه‌هاى محلى و تیم‌هاى رده پایین‌تر رفت تا به‌عنوان مربى مشغول شود. از آن پس تصمیم گرفت به شهرستان‌ها و روستاها برود تا بچه‌هاى مدرسه‌اى که استعداد ورزش دارند، اما هنرستان ندارند، استعدادیابی کند و تیم تشکیل دهد. با همان حقوق کمى که از باشگاه‌ها و ورزشگاه‌ها مى‌گرفت، ماشین قسطى خرید تا راحت‌تر به شهرستان‌ها و روستاها برود و بچه‌هاى علاقه‌مند به ورزش «هنديال» را که البته رشته تخصصى‌اش نبود، پیدا کند. چند بار به استان‌هاى البرز و اردبیل رفت و تیمش را تشکیل داد، اما هنوز یکى دو نفر جای خالى داشت که تصمیم گرفت در شهر کرمانشاه تیم را کامل کند.

یک روز ماشین سارا در جاده منحرف شد و ستون فقراتش آسیب جدى دید. مدت زیادى طول کشید تا اوضاع فیزیکی‌اش بهتر شود، اما نه آنقدر زیاد که امید قهرمانى در او بمیرد! سارا به‌محض بیرون آمدن از کما، با کمک پزشکان، روان‌شناسان و خانم نوری، همان مربى هنرستانش، درمانش را شروع کرد و به‌مرور حالش بهتر شد. عارضه قطع نخاع تا زمان نامعلومى با سارا همراه شد، ولی مانعش نشد. یک سال بعد از آن روز تلخ و تصادف شدید، با کمک دوستانش به تیم قایقرانى که با شرایط جسمى‌اش هماهنگى بیشتری داشت، معرفی شد و حالا که چهار سال و نیم از تصادفش گذشته است، یکى از بهترین‌هاى ورزش قایقرانى بانوان است.

سارا در تمام بحران‌هاى زندگى‌اش، برای رسیدن به هر ناممکنى، آن قدر زحمت کشیده تا بالاخره به دستش آورده‌است؛ مثل رفتن به هنرستان که نقطه صعودش بود و به دست آوردن درآمد از مربیگری.

سارا به همه نشان داد مى‌تواند با شرایط جسمى خاص مدال آور شود. حتى ثابت کرد هر زمان که اراده کند، مى‌تواند وارد ورزش کاملاً جدیدى شود که تنها شباهتش به ورزش قبلى، قهرمان بودن در هر دوست.

اگر این دختر بیست و شش‌ساله بگویم مى‌خواهد قهرمان المپیک شود، هیچ کس لحظه‌اى به خواسته‌اش شک نمى‌کند و همه مطمئنیم روزى روى مدال قهرمانى المپیک قایقرانى بانوان نام «سارا عبدالملکى» حک خواهد شد.

سارا کودكى فعال بود. از تیر چراغ برق هم بالا مى‌رفت! یک برادر هم داشت که مثل خودش دائم آتش مى‌سوزاند. کنترل دو کودک فعال برای پدر و مادر سارا تقریباً محال بود؛ همین هم دلیل خوبى شد تا او را به کلاس کاراته و ژیمناستیک ببرند، بلکه قدرى از انرژی‌اش با ورزش خالى شود! او که شخصیتى مستعد بود و پشتکار فراوان داشت، در هر رشته‌اى که وارد مى‌شد، به موفقیت نسبی مى‌رسید؛ دومیدانى و کاراته. برای سارا فرقى نداشت چه ورزشى انجام دهد. او عاشق جنب‌وجوش و هیجان بود و هر ورزشى را که مى‌توانست، امتحان مى‌کرد. در آن زمان‌ها که از هر بچه‌اى مى‌پرسیدند مى‌خواهى چه کاره شوى، مى‌گفت دکتر و مهندس، سارا آرزوى مربى ورزش شدن داشت. سارای نوجوان، بعد از کشف استعدادهايش در ورزش، بیشتر از اینکه سر کلاس‌هاى مدرسه حاضر باشد، در کلاس‌ها و تمرین‌هاى ورزش حاضر مى‌شد. روزهاى سارا با ترکیبى از تحصیل و ورزش که تنها هدف زندگى‌اش بود، مى‌گذشت. در همین احوال، خانواده سارا که از علاقه دخترشان به ورزش باخبر شدند، متوجه شدند راه زندگى سارا فقط از ورزش مى‌گذرد. موفقیت تحصیلی وقتى به دست مى‌آید که به محتوای درس علاقه داشته باشیم. این شد که به هنرستان فکر کردند تا سارا در رشته «تربیت بدنى» هنرستان کمیل، در منطقه هفت شهر تهران، درس بخواند. هنرستان برای سارا سکوى پرتاب بود و هر انتخاب دیگری، جز ورود به رشته تربیت بدنى، او را از راه موفقیت و علاقه‌اش دور مى‌کرد. خانم نوری، یکى از مربیان هنرستان، استعداد رشته راگبى را در سارا کشف کرد. سارا به تیم ملی راگبى دعوت شد، اما آرزوى او چیزى فراتر از این بود؛ او عاشق مربیگری بود. سارا عاشق «ورزش» بود و مى‌خواست به نوجوانانى که استعداد ورزش دارند کمک کند. علاوه بر آن، او خانواده ثروتمندى نداشت و مى‌خواست

